خان خانانکه کمالیست مصور گهرش

ناخن فطرهٔ او پردهٔ تحقیق شکاف

خامهٔ دولت او چهرهٔ توفیق ...

[illegible]

۳۲

گفت ملا جامی [illegible]

[illegible]

کفتن قاآنی با خواجوی کرمان
در شهر اصفهان
بعد از سئوال کردن
از کجایی

ای که از مکان ای ما مکان خواجو ز کرمان آمده
کرمان ز کوهان آمده این کوه ز کرمان آمده

گفتنه طالبی عاملی

عجب در حیرتم از خواجه حافظ
که در دیباچه خود نماید
چه حکمت دید در شعر یزیداو
که در مطلع سخن از وی فزاید

بعد ازین در خواب دید و گفته

خواجه حافظ را شبی دیدم بخواب
گفتم ای در فضل و دانش بی مثال
از چه در خود بسته ای بیت یزید
با وجود این همه فضل و کمال

جواب حافظ

گفت تو واقف نه ای زین مسئله
مال کافر هست بر مؤمن حلال

جواب طالبی

اگرچه مال کافر بر مسلمان
حلالست و درو قیلی نشاید
ولی از شیر ابس عظیمت
که لقمه از دهان سگ رباید

بعد ازین جواب نیامد

کشته شکستگانیم ای باد شرطه برخیز
باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

بعضی شکسته خوانند بعضی نشسته دانند
هرکس کند دلیلی اثبات مدعا را

[illegible]

جامی

یا من بدا جمالک فی کل ما بدا
بادا هزار جان مقدس ترا فدا
می نالم از جدایی تو دم بدم چو نی
وین طرفه تر که از تو نیم یک نفس جدا

[illegible]

یا رب حجت لطفکی ایت رهنما بکا
گوسترمه اول طریقی که گیتمز سکا بکا
قطع ایله اشتغالمی اندن که غیر در
[illegible]
بر یولده ثابت ایت قدم اعتباری
[illegible] رهبر شریعت اوله مقتدا بکا
یوق بنده بر عمل سکا شایسته آه اگر
اعمالومه گوره ویره عدلک جزا بکا
خوف خطاده مضطربم وار امید کیم
لطفک ویره بشارت عفو و عطا بکا
[illegible]
اولدر بکا مراد که اولدر سکا مراد
[illegible]

[illegible]

[illegible]

زلف

[illegible]

سئلوا عن [illegible] الفارض [illegible] حقیقة العشق فاجاب بهذا

یقولون لی صفها فانت بوصفها خبیر
اجل عندی بالصافها علم
صفاء ولا ماء ولطف ولا هوا
ونور ولا نار وروح ولا جسم

تم ما قال

باسمه سبحانه

چو از حمد و تحیت یافتی کام / بدان ای در معما طالب نام
که اعمال معمایی سه قسم است / که هر یک گنج اسرار طلسم است
یکی اعمال تحصیلی که از وی / بتحصیل حروف آرد خرد پی
دوم آنها که در تکمیل صورت / بود صاحب معما را ضرورت
سیم اعمال تسهیلی که دانا / ز وی گردد بر آن باقی توانا

بیان اعمال تسهیلی

نخست از قسم تسهیلی سخن دان / کز آن گردد دو قسم دیگر آسان
بود آن انتقاد آنگاه تحلیل / پس از تحلیل دان ترکیب و تبدیل

انتقاد

چه باشد انتقاد اندر عبارت / بجزو لفظها کردن اشارت

مثال — نجم

نگار مه رخ دل ز انجمن برد / که زیر پایش از بیداد بسترد

تحلیل

چو سازی لفظ مفرد را مجزا / بود تحلیل در فن معما

مثال — بها

چه غم گر شحنه بر ستانه دلبر است / که ما را روبه آمد گر چه شیر است

ترکیب

چو لفظی چند را سازی بهم ضم / کز آن آید یکی مفرد فراهم
وز آن معنی بود لفظ مقصود / بترکیبش توان تخصیص فرمود

مثال — صدر

دگرگون شد ز صبری پای بر حال / ز خون دیده کردم روی زرد آل

سهل

چو لفظی را بدل سازی بیکبار / بلفظی دیگر اندر نظم اشعار
درین فن نیست جز تبدیل نامش / کنون می‌سازم از تمثیل رامش

مثال — مبارک

مگر کردند بوی آن گیسوان را / که ناف مشکبار است آهوان را

بیان اعمال تحصیلی

چو شد اعمال تسهیلی مفصل / بتحصیل کنم آنرا مکمل
نباشد قسم تحصیلی بجز سه / شمارم گر کنی سویم توجه

تنصیص و تخصیص

یکی تنصیص باشد کان فتاده ست / صریحا ذکر لفظی کان مراد است

مثال — زین الدین

دل زاهد ز حال دین خراب است / که چشمت بر سر تاراج دین است

تسمیه

وز آن پس تسمیه اصلیست مطلوب / وقوع آن میسر بر دو اسلوب
یکی از نام حرفی خواستن حرف / بقصد حرف کردن نام را صرف
دوم از حرف قصد نام کردن / وز آن مقصود را اتمام کردن

مثال — بابر

قبا بر قد تو میدوزد ایام / بدان از قاف تا قاف ای پسر نام — سلام
بود روی تو گل زلف تو سنبل / نهد سر سنبلت بر دامن گل

تلمیح

سیم ز اعمال تحصیلیست تلمیح / بگو با تو شرح آن بتصریح
اشارت کردنست از لفظ مذکور / بلفظی دیگر اندر جهان مشهور

مثال — احمد

چو خوانی مطلع سبع المثانی / بدانی نام خود بی حرف ثانی

مثال دیگر — سهیل

چو تابد مهر از زین فیروزه ایوان / شود نام تو با ناهید و کیوان

مثال دیگر

فشاند از خنده آن لعل گهربار — ز گنج دیده ام در نگونسار

ترادف و اشتراک

بود چارم ترادف زانچه پاکست — اگر گویم که پنجم اشتراکست

دو لفظ از بهر یک معنی معین — چو شد انرا ترادف خوان و تن زن

چو باشد اشتراک از لفظ واحد — دو معنی فهم کن در موارد

مثال

شب آن شمع دل از صد غصه پرداخت — که رخ بنمود چابر چشم من ساخت — شجاع

تصحیف

ششم ز اعمال تحصیلیست تصحیف — ز شهرت نیست آن محتاج تعریف

مثال

چو بینی صورت عیسی جهتا — ز ان نام خوشت گردد مهتابا — عیسی

مثال دیگر

گزیدم از خوشی لب بو بندان — لب شیرین او شد گوهر افشان — موسی

تشبیه و استعاره

چو آید اصل هفتم در عبارت — در آن تشبیه خوان یا استعارت

باسمی سازی حرفی را شامند — که باشد حرف را معنیش مانند

مثال

چو بستم صورت آن لبهای خندان — نمودی در تبسم شکل دندان — حسن

اعمال حسابی

بود هشتم عملهای حسابی — کش از دخل عدد خارج نیابی

فروع این عمل بسیار باشد — که شرح یک بیک دشوار باشد

همان بهتر که قبلی وقالی — نمایم بعضی از آنها را مثالی

مثال

یکی را گر کنی اهم در یکی جای — شود نقد تو نام آن دلارای — احمد

مثال دیگر

اگر خورشید در چشمت زبونست — رخ آن مه سیاهی بار لگاه گونست — صدر

مثال دیگر

گرفتم غنچهٔ آن لب بدندان — دهانه از دهانم داشت پنهان — غنچه یوسف

مثال دیگر

رود غم بسر بر وجه دلخواه — چو رو بنمایدم در سالی آن ماه — شمس

مثال دیگر

پی نام خود آن خورشید ابرار — کشد از جم دو انگشت نگونسار — عثمان

کنایت

بقانون نهم کامل کنایت — رسید اعمال تحصیلی بغایت

بود آن این که لفظی را نشانه — کنی پی این اصول اصطلاحانه

مثال

نما طرف جهتای شوخ دلبر — درای از پای گور و شش اختر — هاشم

مثال دیگر

بود نامت زبانزا مایه سور — مکرر گفتمش نور علی نور — نور

اعمال تکمیلی

چو شد اعمال تحصیلی مکمل — بتکمیلی کنم انرا مذیل

بود اعمال تکمیلی سه اسلوب — که شرح یک بیک اعرابیست مطلوب

تألیف

یکی تألیف دان کان جمع اجزاست — که حاصل گشته هر یک از دگر جاست

مثال

بود چشمت بلای جانم ای دوست — خلاصی زین بلا نتوانم ای دوست — علا

مثال دیگر

پدر هم بود مادر هم ترا لیک — نه مادر چون تو باشد نه پدر نیک — همام

اسقاط و تخلیص

دوم اسقاط و تخلیص است آن جهت — ز هر چیزی کان نباید در اشتقاق دست

مثال

بهرت بی دلی ز اغیار رنجست — که شسته در میانه دست از خلافست — علی

قلب

سیم قلب است و آن در نظم ترکیب — عبارت باشد از تغییر ترتیب

مثال

دلم گز هر دو عالم جا گشتست — شنیده نام تو شیدا گشتست — تاج

بهشت ار نخواهی بیا صوفیا بهشت برینست ایا صوفیا

مولانا جامی

۶ ۲۸

سالها بست سر عشق در اعیان علی الدوام
کالبدر فی الدجی وکالشمس فی الغمام

کس را چو تاب سطوت دیدار خود نبود
در پرده سوی اهل نظر میکند خرام

عکس از تنگنای عدم تا کشیده رخت
واجب بجلوه گاه اعیان نانهاده گام

در حیرتم که این همه نقش عجب چیست
بر لوح صورت آمده منشور خاص و عام

هر یک نهفته لیک ز ذرات ان دگر
بر داشته ز جلوه احکام خویش کام

باده نهان و جام نهان آمده پدید
در جام عکس باده و در باده عکس جام

توحید لیک گفت و گوی کز آغاز تا که بود
جمعی بحیث و جوی که انجام تا کدام

جامی معاد و مبدا ما وحدتست و بس
ما در میانه کثرت موهوم والسلام

تاریخ جامی

خردمندی چنان شد لازم او
که تاریخ وفاتش شد خود او

لمحق لکوت

موجود و منفصل ... الوجود

... الوجود ...

ای واقف اسرار ...

ای ...

بابا ... جامی

۷۱

۶ ع

هیچ پیشانی جمال خود از سینه زلیخا مثال
که دور از دانه هیچ آمد پریشان

هو ع

مثال
زمین هو نام مطلب شد هویدا
وسایر وضع انوک زیر و بالا

تاریخ اتمام

بنا میز دز هی در گرامی
که سفت الماس انوک کلک جامی

چو فیض قدس آمد جای تاریخ
نباشد گر کنندش فیض تاریخ

بتشریف قبول ارزنده بادا
بر ارباب کرم فرخنده بادا

پنج بصوره

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

نظره
برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

نظره

برگ درختان ... در نظر ...
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

نظره ملا جامی

برگ درختان ... در نظر ...
... صنع خدا ...

نظره ملا جامی حسن زاده

برگ درختان ... در نظر ...
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

۶۷

روحی فداک ای صنم الترکی لقب
آشوب ترک شور عجم فتنهٔ عرب

ملا جلال

کل ما فی الکون وهم او خیال
او عکوس فی المرایا او ظلال

نظره

اما تری البحر تعلو فوقه جیف
و تستقر باقصی قعره الدرر

جواب سعد الدین

ولست جدیرا ان تکون مقدما
ولکن انت نصف صفة المقدم

قطعه

من نیستم آن کسان که می دانندم
زاهد نیم و بزهد می خوانندم
گر زانکه درون برون بگردانندم
مستوجب آنم که بسوزانندم

الصبر مفتاح الفرج

روحی فداک ای صنم العجمی لقب   آشوب ترک شوخ عجم فتنه عرب

[illegible]

[illegible] لقمان [illegible] گفته الصبر مفتاح الفرج

روحی فداک ای صنم العجمی لقب   آشوب ترک شور عجم فتنه عرب

[illegible]

لقمان چنین در پند گفت الصبر مفتاح الفرج

روحی فداک ای صنم العجمی لقب آشوب ترک شور عجم فتنه عرب

[illegible]

لقمان چنین در پند گفت الصبر مفتاح الفرج

روحی فداک ای حسن العلی لقب آشوب ترک شوخ عجم فتنهٔ عرب

[illegible]

لقمان چنین در پند گفت الصبر مفتاح الفرج

اللّهم هذه سنة جديدة وانت ملك
قديم اسألك خيرها وخير ما فيها واعوذ
بك من شرها وشر ما فيها واستكفيك
مؤنتها وشغلها يا ذا الجلال والاكرام
وبخواند یکمرتبه یا مقلب القلوب والابصار
یا مدبر اللیل والنهار ویا محول الحول و
الاحوال حول حالنا الی احسن الحال

کتاب روا شیخ ابن سعیه روایت کرده که چون
افتاب بحمل منتقل گردید ایندعا را بمشک و زعفران
بر کاسه چینی نویسد و باب بشوید یا سه نوبت بر اب
قراح خالص خواند و بر هر تقدیر آنرا از نوروز بعد

از تحویل بخورد و باهلبیت خود نیز دهد تا بخورند
وبقیه را در چهار کنج خانه خود بریزد زیرا
که خداوند عالم تعالی شانه و تعظم اوراها
بیت او را تا سال دیگر از مرگ مفاجاة
وطاعون و وباء و جمیع بلیات و افات
نگاه دارد و دعا اینست الله ربی ربی الواحد
القهار ربی الله یحیی و یمیت حسبی ربی
حسبنا ربنا اللهم احفظنا اللهم انا
نعوذ بك من الطعن والطاعون والوباء
وموت الفجاءة وسوء القضاء وشماتة
الاعداء ومن شر كتاب قد سبق ربنا اكشف

بركاتك وصلّ على ازواجهم واجسادهم
اللهم بارك على محمد وال محمد وبارك
لنا في يومنا هذا الذي فضّلته وكرّمته
وشرّفته وعظّمت خطره اللهم بارك لي
فيما انعمت به علي حتى لا اشكو احدا
غيرك ووسّع علي رزقي يا ذا الجلال
والاكرام اللهم ما غاب عني فلا
تغيبنّ عني عونك وحفظك وما
فقدت من شيء فلا تفقدني عونك
عليه حتى لا اتكلّف ما لا احتاج
اليه يا ذا الجلال والاكرام وبسيار بكو

در سجدهٔ شکر ودر غیر آن در روز نوروز
یا ذا الجلال والاکرام وصلی الله علی
محمد واله الطیبین والحمد لله رب العالمین
ودر کتاب خلاصة الاذکار وغیر آن مذکور است
که بجهت تحویل سال ومبارکی آن سیصد
شصت وشش مرتبه بکو یا محوّل الحول
الاحوال حوّل حالنا الى احسن الحال
ودر کتاب مذکور وکتاب ربیع الاحیا
مذکور است که در وقت تحویل وقبل از آن وبعد
از آن تا غروب آفتاب بخوان آیة الکرسی
یکمرتبه وسیصد وشصت وشش مرتبه اینه دعا

امین ابتداء بوحی کرد از جانب حضرت
رب العالمین و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
نازل شد و در این روز شکست حضرت ابراهیم علیه السلام
بتها را و آنچه را میپرستیدند بدمذهبان و در این
شبانه روز بود که رسول خدا حضرت امیر را
امر کرد تا بر دوش او قرار گرفت و بتهای
قریش را دور انداخت و در هم شکست و
نابود کرد و بر طرف نمود و در این روز پیغمبر
وصی و جانشین خود را تعیین نموده و در این
روز خلعتهای فاخره سبز در بر نباتات پوشانیده
میشود و بر زینت و ثمر سرافراز میکردند و در این

19

روز هم و غم از دلها زدوده میشود و در بعضی
از حواشی این زیادتی مشاهده شد که
فرموده اند در این روز یکی از دشمنان
اهل بیت بجهنم واصل شده و در این روز
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بسریر خلافت
نشسته و شاید مراد باین عدو عثمان علیه اللعنه
باشد بحث سیم در بیان آنچه باید در روز
نوروز بعمل آورده شود و در کتب معتمده
علماء رضوان الله علیهم مذکور است و بجهت
آن ثواب مهیا و مسطور است بدانکه شیخ
در کتاب مصباح و یحیی بن سعید در کتاب جامع

ظفر خواهد یافت بر دجال و او را خواهد کشت
و او را بر دار در کناسه کوفه خواهند کشید
و هیچ روز نوروزی نیست مگر آنکه ما انتظار
فرج آن حضرت علیه السلم میکشیم زیرا که روز
نوروز روز ما و شیعیان ما است بعضی طوایف
عجم نگاه داشتند آنرا و درست بعمل آوردند
حقوق آنرا و طوایف عرب آنرا ضایع کردند
و هتک حرمت آن نمودند و امور دیگر از این قبیل
و پنهان کردند از اخذ عهد خلافت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم و ارکان آن پس آنحضرت
علیه السلم فرمودند پس آنجناب علیه السلم فرمودند

١٧

که روز نوروز روزیست که حق سبحانه و تعالی
زنده کرد اینچنین هزار کس را که از خوف
گریختند و از طاعون و وباء فرار کردند
و بیکدفعه خداوند عالم تعالی شانه و تعظم
همه را میرانید و لباس فنا پوشانید پس
بعد از مدتها که همه خاک و استخوان شده
بودند پیغمبری از رسولان که نام او حزقیل
بود بر این استخوانها گذرانید و چون مشاهده
ایشان کرد سؤال نمود و مناجات کرد بدرگاه
الهی که چه کونه این استخوانهای پوسیده را زنده
خواهد کرد حق تعالی وحی فرستاد بجانب

١٦

کشف اللثام از معلی که از صحابه و خواص
امام بحق ناطق حضرت صادق علیه السلام است
روایت کرده اند که فرمود روز نوروز روزیست
که گرفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عهد بولایت
او و بیعت بجهت وصایت او از مردمان که تعریف
بهشتاد هزار کس بودند در غدیر خم پس اقرار
کردند همه از برای او بولایت او و فرمود که طوبی
که درختیست در بهشت از برای آن بندهایست
که ثابت بر آن باشد و ویل که چاهیست در جهنم
از برای آنکسیست که شکند این عهد او فرمودند

که روز نوروز روزیست که حضرت پیغمبر
حضرت امیر المؤمنین را فرستاد بسوی
وادیها و شهرهای جنیان و پریان
تا از ایشان بیعت بگیرد و این از روزیست
که حضرت امیر المؤمنین با خوارج نهروان
جهاد کرد و بر ایشان ظفر یافت و بقتل
رسانید [illegible] مشهور بذی الثدیه را که
سرکرده و امیر ایشان بود و این روز نوروز
روزیست که ظاهر میشود در آن انشاء الله تعالی
حضرت صاحب الزمان و امامان و پیشوایان
دیگر علیهم السلام در این روز آنحضرت علیه السلام

وچون زمان او منقضی شدی بنام آنکس
که استیلا بر مملکت یافت تجدید کردندی
تا آنجا که ملک بملک یزدجرد که آخر ملوک
عجم است رسید تاریخ بنام او نقل کردندی
وچون یزدجرد در زمان عثمان از لشکر عرب
منهزم شده بمرو گریخت واسیابان مرو او را
بکشت ودیگر کسی در بلاد عجم استیلا
نیافت لاجرم تاریخ فرس بنام او قرار گرفت
وبدو مشهور شد **وبدانکه** فرس وفارس در اصل
پرس وپارس است واین زبان منسوب به
پارس پسر پهلو پسر سام پسر نوح است وپارس

نواده نوح در عهد خود مالک اراضی ومزارع
وقری وشبانکاره فارس وپادشاه ایشان
بوده وبنام او موسوم شده [illegible]
در فضایل روز نوروز است وامتیاز این
روز از سایر روزها خواه تحویل سال
پیش از روز شود یا در روز بشرط آنکه بیشتر
روز باقی مانده باشد چه اگر قلیلی از روز
باقی مانده تحویل شود روز بعد نوروز
خواهد بود **بدانکه** احمد بن فهد ره در کتاب
مهذب وشیخ در کتاب جامع ویحیی ابن سعید
وشیخ جلیل بهاء الملة والدین سلمه الله تعالی در کتاب

[illegible]

وفرموده محمد بن ادریس رحمه الله تعالی در کتاب
بهجة الاشراف والاعیان که روز نوروز
روز دهم ماه ایار است از ماههای رومیان
که آخر فصل ربیع است واین وقتیست که
برسد آفتاب باخرهای برج ثور ودر کتاب
سرائر این قول را نسبت ببعضی از علماء هیئت
ومنجمان داده وشیخ شهید مکی علیه الرحمه
در کتاب ذکری فرموده که تفسیر شده نوروز
باول سال فرس یا رسیدن مدار آفتاب
برج حمل یا دهم ایار وجمعی از اعاظم علماء
رضوان الله علیهم فرموده اند که شاید اول سال

فرس ابتداء فروردین قدیم فارسی باشد
واین وقت پیشتر از رسیدن آفتابست
به برج حمل بهفده روز ووقت رسیدن
آفتاب به برج حمل ابتداء فروردین جلالی
وشیخ ابن فهد علیه الرحمة فرموده که اول
سال فرس هفدهم کانون الاول است که
مبادی فصل شتا است واین وقت گذشتن
آفتابست از برج جدی بقدر دو روز
وفرموده که این مشهور است در میان
عجم وشهرهای ایشان وصاحب کتاب الانوار
باین قایل است واین مبادی روزه گرفتن

واما نوروز خاصه روزیست که نام آن روز خرداد
وآن ششم فروردین ماه باشد ودران
روز هم جمشید بر تخت نشست وخاصّانرا
طلبید ورسمهای نیکو گذاشت وگفت حق تعالی
شمارا خلق کرده است باید که بآبهای پاکیزه
تن وبدن بشوئید وغسل کنید وبسجده وشکر او
مشغول باشید وتصدّق وخیرات نمائید
وهر سال دراین روز بهمین دستور عمل نمائید
واین روز را بنا براین نوروز خاصه خوانند
وگویند اکاسره هر سال از نوروز عامّه تا نوروز
خاصّه که شش روز باشد حاجتهای مردمانرا

بر آوردندی وبزرگان هر مملکت را از بنی
نوع خود امتیاز دادی والطاف بایشان
کردی وزندانیانرا آزاد کردندی ومجرمانرا
عفو فرمودندی وبعیش وشادی مشغول بودندی
ومخفی نماند که احمد بن فهد قدس الله روحه
در کتاب مهذّب بارع فرموده اند که روز
نیروز روزی بزرگ مرتبه است وتعیین
آن مشکلست از ایام سال با آنکه دانستن
آن امر ضرور ومهمّ است سیّما بجهت عبادتی
که شارع صلوات الله وسلامه علیه قرار داده
وفرمان برداری او وتقرّب جستن بحضرت حق تعالی

عامه پس ان روز اول فروردین ماه است
که آمدن افتاب بنقطهٔ اول حمل باشد
ورسیدن او بآن نقطهٔ اول فصل بهار است
گویند خدای تعالی در این روز عالم را
افرید و هر هفت کوکب در اوج تدویر بودند
واوجات همه در نقطهٔ اول حمل بود پس
در این روز فرمان از جانب حضرت عزت
ورحمن در رسید که بسیر و دور درایند
وآدم علیه السلم را در این روز افرید و بیان
سبب این روز را نوروز گویند و بعضی گفته‌اند
که جمشید که اوا اول جم نام داشت و عربان او را

متوشلخ میگویند سیر عالم میکرد چون
باذربایجان رسید فرمود تخت مرصع را
برجای بلندی رو بجانب مشرق گذاردند
وخود تاج مرصع بر سر نهاده بران تخت بنشست
همینکه افتاب طلوع کرد و پرتو شب بران تاج
وتخت افتاد شعاعی در غایت روشنی
پدید آمد مردمان شادمان شدند و گفتند
این روز نو است و چون بزبان پهلوی
شعاع را شید میگویند این لفظ را بر جم
افزودند و او را جمشید خواندند و جشن
عظیمی کردند و از ان روز این رسم پیدا شد

بسم الله الرحمن الرحیم

شکفته بهار نوروزی که بصلای
صلای آن نوروز عرب و عجم مبارک و
مسعود و با زیب و زینت و عاقبت محمود
تواند بود کشودن غنچه زبان بسپاس
نو سور و روزی دهنده عامه برایا و کافه هدایا

کافه رعایا و درود نامعدود نثار روضه
منوره فخر عالم و مختار بنی آدم سید کائنات
و بهترین موجودات و مراقد منوره ائمه
هدی باد سیما نوباوه بوستان قدم
صاحب الزمان و خلیفة الرحمن مهدی
هادی محترم که تشنه لبان هر زمان
متوقع ظهور آب حیاة وجود ایشان
در هر نیروز بوده و میباشند صلوات
الله علیه و علیهم الی یوم نیروز الجنة
اما بعد پس بی زبان بی زبان ازهم
گسسته بنیان بیان مینماید و الله درگاه الهی

[illegible]

مولاه فعلي مولاه

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

وانصر من نصره واخذل من خذله [illegible]

قال رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] علي مع الحق [illegible]

[illegible] الكتاب [illegible] قال [illegible]

[illegible] القرآن [illegible] علي [illegible]

عليه وآله [illegible]

[illegible] قال [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] يغضب لغضب فاطمة ويرضى لرضاها [illegible]

[illegible] قال رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]

قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي لولاك لما عرف المؤمنون بعدي [illegible]

[illegible]

بسیصد و شصت قسمت متساوی کنند و قطر هر دایره را
بصد و بیست دیگر قسمی ۶۰ درجه گویند و باز هر
درجه را به شصت قسمت متساوی بخش کنند و
هر یک را دقیقه گویند و باز هر دقیقه را به شصت
قسمت متساوی کنند هر یک را ثانیه گویند و هر ثانیه
را به شصت ثالثه و ثالثه را برابعه تا آنقدر که خواهند
قسمت کنند و هر قوسی که کمتر از نود درجه باشد
باقی او را تا نود درجه تمام آن قوس گویند و از
دوایر عظام مشهوره منطقه فلک اعظم است و دایره
معدل النهار نیز گویند و دو قطب او را دو قطب عالم گویند

یکی

یکی را که در جهت بنات النعش است قطب شمالی گویند
و دیگر را قطب جنوبی و منطقه فلک ثوابت و او را
منطقة البروج و فلک البروج نیز گویند و او قطع کند
معدل النهار را بر دو نقطه که آن دو نقطه را دو نقطه
اعتدال گویند و دایره ما ده با اقطاب
اربعه است و آن عظیمه است که بگذرد بر قطب این
دو منطقه یا معدل و دو قطب آن را ان افتد او را
میل کلی گویند و دایره میل است و عظیمه ای است که
که بگذرد از فلک البروج یا بر کوکبی و بر قطب
معدل النهار بگذرد و قوسی که از این دایره که میان کوکب و
فلک معدل النهار بگذرد و اقصر قوسی این دایره

چهار کانه اند اول کره آتش است که مماس سطح محدب او
مماس سطح مقعر فلک قمر است دوم کره هوا که محدب سطح
محدب او مماس سطح مقعر کره آتش است سوم کره آب
چهارم کره خاک که زمین گردد و بمنزله یک کره اند
زمین احاطه تام نکرده است بلکه چون ربعی از کره زمین
ظاهر است که محدب سطح مستدیر یعنی سطح مقعر آب این
هر دو کره محیط شده است و بلندیها و پستیها که بر روی
زمین است او را از کرویت حقیقی بیرون نمی برد و نحیف اگر
نسبت بزمین قدر محسوس ندارد و مقصود از افلاک و عناصر
بدین گونه است

فلک الافلاک



و هر دایره ای سطحی است و میان هر دو دایره های
فلکی یا عنصری یا ب دویم در میان دو دایره مسطوره
از اعظام و صغار و قوسهای مسطوره محیط هر دایره را

[illegible]

[illegible]

حادث شود و بزرگتر را منفرجه خوانند و خردتر را حاده
حاده درین شکل است و مجسمه آن بود
که از احاطه یک سطح یا زیاده جسم پیدا شود و چون
کنجهای خانه و اگر خطی بر سطحی قایم شود چنانکه هر خط
که در آن سطح از موضع قیام بر وجه استقامت
اخراج کنند با آن خط زاویه قائمه محیط شود آن خط
بر آن سطح عمود بود و چون سطحی بر سطحی قایم شود چنانکه
در میان هر دو سطح ... جدا شود از آن فصل
مشترک خوانند در فصل مشترک هر خطی
که بر یکی از آن دو سطح عمود بسازند آن عمود از
سطح دیگر مرور نکند هر یک ازین دو سطح عمود باشد

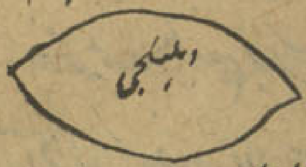
بود دیگری

بود دیگری چون دو خط یا بیشتر موجود باشند که هر نقطه
که بر یکی از آن دو خط فرض کنند بعد همه از آن خط
دیگر برابر باشند آن دو خط را متوازی گویند
و دو سطح را نیز که بدین صفت باشند هم متوازی
گویند و چون کره بر نفس خود حرکت کند یعنی
یکی دیگر خود بود از اتمام دوره هر نقطه که بر
محیط آن کره فرض کنند دایره رسم کند الا
دو نقطه متقابله که از او قطب کره و قطب
گویند و خطی که واصل باشد میان دو قطب از آن
محور گویند و این دوایر یا مایل یا متحد باشند
یا متوازی یکی از آنها عظیمه باشند و آن را منطقه گویند

انرا نقطه خوانند واگر در یکجهت قسمت پذیرد وانرا
خط خوانند واگر در دو جهت قسمت پذیر بود یعنی
طول وعرض اما در عمق قسمت پذیر نباشد انرا سطح
خوانند واگر در سه جهت قسمت پذیر بود انرا جسم خوانند
وخط یا مستقیم بود یا منحنی ومستقیم آن بود که نقطه
های که بر وی فرض توان کرد محاذی یکدیگر باشند
ومنحنی آن بود که نه چنین باشد وسطح یا مستوی باشد
وغیر مستوی ومستوی ان بود که میان هر دو نقطه
که برو فرض توان کرد واگر خط مستقیم وصل کنند
آن خط ازان سطح بهیچ وجه برون نیفتد وغیر مستوی
ان بود که نه چنین باشد وچون خط منحنی سطح مستوی

محیط

محیط شود چنانچه دران سطح نقطه فرض توان کرد
که خطهای مستقیم که ازان نقطه بان خط کنند همه
برابر باشند ان سطح را دایره وسطح مستدیر
خوانند وان خط را محیط آن دایره وخط مستدیر
نیز گویند وان نقطه را مرکز وهریک ازان خطهای
مستقیم را نصف قطر خوانند وهر خط مستقیم که
دایره را پاره پاره کند ان خط را وتر خوانند
وپاره که از محیط جدا کند انرا قوس خوانند واگر
مرکز گذرد وانرا قطر خوانند وانچه شکل بصورت [illegible]





پاره



١٤